



پیغام عشق

قسمت نودم





برنامه ۸۳۴ غزل ۲۹۴۸ مولانا

چون مو شدست آن مه، در خنده است و قهقهه

چت کم شود که گه گه، از خوی ماه رندی

ما باید از ماه یاد بگیریم که از کوچک شدن و باریک شدن خودش می خندد تا جایی که نهایتاً به مُحاق می رود و دیگر دیده نمی شود.

مولانا هلال ماه را که شکل کمانی به خود می گیرد، به لب خندان تشبیه میکند.

می گوید: چه می شود ما از زندگی و انسانهای زنده به خدا این را یاد بگیریم که لحظه به لحظه به رفتن و کوچک شدن ذهن خود بخندیم.

شاید مولانا ماه را به خاطر این مثال می زند که وقتی هنگام چرخش زمین و روی گرداندن زمین از خورشید که شب فرا می رسد، مشغول انعکاس نور خورشید است. یعنی عارفان هم در زمان جدایی ما در فرم از خدا که ظلمت و گمراهی من ذهنی رخ می دهد، مشغول پخش نور و هوشیاری خداوند هستند و ما باید دنباله رو راه آنان باشیم.

و یادآور می شود که ما هم باید مانند این بزرگان در شب ذهن، همزمان که همانیدگی های خود را می اندازیم، خوشحال باشیم و به وظیفه نور افشانی خود بپردازیم، ضمن اینکه ماه پس از سه روز آخر ماه که فانی شد، دوباره شروع به پُر شدن و کامل شدن می کند و ما را هم وقتی نسبت به همانیدگی ها مُردیم، زندگی به تکامل می رساند و به خدمت خود خواهد گرفت.

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۷۷

مرغ جانش، موش شد، سوراخ جو

چون شنید از گربگان او عَرَجُوا



ما در من ذهنی لحظه ای که زندگی می خواهد یک همانیدگی را از ما بگیرد، به جای اینکه با پر حضور از روی آنها بپریم و بالا برویم موش وار به سوی سوراخِ یک همانیدگی دیگر می خزیم.

یعنی خود را در سوراخِ یکی از الگوهای من ذهنی مانند ترس، غم و خشم گیر می اندازیم و یا فوری با مُسکنِ یک همانیدگی دیگر و جایگزین کردن آن خود را سرگرم می کنیم و تبدیل را به تعویق می اندازیم.

– مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۹۷۸ و ۳۹۷۹

زان سبب جانّش وطن دید و قرار

اندَرین سوراخِ دنیا موش وار

هم درین سوراخِ بنّایی گرفت

درخورِ سوراخ، دانایی گرفت

این دنیا سراسر سوراخ های تو در توی همانیدگی هاست. اینجا وطن و قرار ما نیست و ما من ذهنی نیستیم که به ساختن این شهر پُر پیچ و خم مشغول شویم و لحظه به لحظه بر وسعت آن بیافزاییم.

امتدادِ خدا را زندگی در سوراخ های محدود و ظلمانی همانیدگی ها سزاوار نیست.

– مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۹۸۰ و ۳۹۸۱

پیشه هایی که مَرورا در مَزید

کاندرین سوراخ کار آید گزید

زآنکه دل بر کند از بیرون شدن

بسته شد راه رهیدن از بدن



ما در من ذهنی برای خود مشکلات و موانعی آفریدیم و بعد از آن به دنبال حل کردن آنها راه و روش های ذهنی آموختیم و پیوسته در حال مسئله سازی و مسئله حل کردن هستیم تا جایی که فراموش کرده ایم که ما مرغ آسمانی هستیم و برای زندگی در سوراخ ها ساخته نشده ایم.

بشکفته است شوره، تو غوره ای و غوره

آخر تو جان نداری، تا چند مستمندی؟

مولانا از زبان زندگی می گوید ای انسان مگر به تو جان ندادیم مگر از روح خودمان در تو ندیدیم؟ آخر چرا تا این حد ناتوان و بیچاره شده ای؟

تمام موجودات حتی گیاهان در بهترین حالت خود در حال شکفتن و تبدیل شدن و ثمر دادن هستند. فقط تو هستی که با وجود قدرت و اختیاری که به تو بخشیده ایم قصد پختگی و تبدیل شدن نداری.

آخر تا کجا می خواهی نیازمند این دنیا باشی و شادی را در چیزهای گذرا جستجو کنی و عمر را در سوراخ همانیدگی ها تلف کنی و سرمایه ی عدم را در آنها به تله بیندازی؟

ارادتمند شما، حسام مازندران



با درود خدمت جناب شهبازی و عزیزان گنج حضور

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۲

چون که هر دم راه خود را می زنم

با دگر کس سازگاری چون کنم؟

من چگونه را خود را می زنم؟

لحظه ای که خشمگین می شوم راه خود را می زنم.

لحظه ای که ستیزه و مقاومت دارم، راه خود را می زنم.

لحظه ای که فضای بین دو فکر را بسته ام، راه خود را می زنم.

لحظه ای که قضاوت می کنم، راه خود را می زنم.

لحظه ای که دروغ می گویم و غیبت می کنم، راه خود را می زنم.

لحظه ای که کینه را در مرکز می گذارم، راه خود را می زنم.

لحظه ای که خود را برتر از دیگران بدانم، راه خود را می زنم.

لحظه ای که ذهن و زبانم خاموش نیست، راه خود را می زنم.

لحظه ای که چیزی در بیرون توجه ام را جذب کند، راه خود را می زنم.

لحظه ای که حس نقص و احساس تنهایی می کنم، راه خود را می زنم.

لحظه ای که احساس حقارت و کوچکی دارم، راه خود را می زنم.

لحظه ای که خود را مورد مقایسه قرار دهم، راه خود را می زنم.



لحظه ای که حرص چیزی را دارم، راه خود را می زنم.

لحظه ای که تنگ نظرم راه خود را می زنم.

ولحظه ای که

با چنین آینه ای که دارم، چه طور می توان اثر سازنده ای داشته باشیم؟ چطور می توانم فرزندى تربیت کنم که عاری از این عیب ها باشد؟

وقتی فرزند در ما خشم می بیند، چه طور به او یاد بدهیم، خشمگین نشود؟

در واقع ما آینه ای هستیم که فرزندان خودش را در آن می بیند و خصوصیات آن آینه را به خود می گیرد.

انتخاب با ماست که چه مرکزی داشته باشیم.

مرکزی پر از همانیدگی و درد که اثر مخرب در بیرون دارد یا مرکز عدم که اثر سازنده در بیرون دارد.

با سپاس فراوان

افسانه، اصفهان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین

👉 برنامه ۸۳۴، غزل ۲۹۴۸ و ابیات انتخابی

همراه با راه‌های رهایی از این موش خانه من ذهنی 🐭

✨ بنام خداوند عشق ✨

۱- توجه و عنایت ایزدی که همان مردن به من ذهنی، ما را از این موش خانه من ذهنی رها کردن، و این راه را افراد مورد اعتماد تجربه کردن

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴۰

و آن عنایات هست موقوف ممات

تجربه کردند این ره را ثقات

۲- همانیدگی‌ها را شناسایی کردن

مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰

👉 اول ای جان دفع شرّ موش کن

و آنگهان در جمع گندم جوش کن

۳- دزد بودن من ذهنی، و نقص و ایراد را در درون خودمان یافتن

مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۲

👉 گر نه موشی دزد در انبار ماست

گندمِ اعمالِ چل ساله کجاست ؟



۴- برای رسیدن به امنیت و آرامش فضا را باز کردن و مقاومت و قضاوت را به صفر رساندن، و همراه با خاک پای پاکان بی گزند در امان بودن، تا جبرئیل حضور برما نازل شدن

دیوان شمس، غزل ۲۹۴۸

بالای چرخ نیلی یابند جبرئیلی

و ز خاک پای پاکان یابند بی گزندی

۵- به قلعه هُش رُبا که همان فضایی ذهن هست وارد نشدن، چرا که هوشیاری حضور خود را از دست دادن

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۳۴

غیر آن یک قلعه نامش هُش رُبا

تنگ آرد بر کُله داران قبا

۶- آزادی و رهایی از قلعه هُش رُبا ذهن، با لا کردن همانیدگی ها صورت گرفتن و خود را از تغییر حالات و چند و چون من ذهنی، و جمع کردن همانیدگی ها رها ساختن

دیوان شمس، غزل، ۲۹۴۸

ای لولیان لالا، بالا پرید بالا

وارسته زین هیولا، فارغ ز چون و چندی

۷- برای رها شدن از این خودپسندی من ذهنی و خودبین، با دل و جان زحمت زیاد و کار مداوم کردن

مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۵

از دل و از دیده ات بس خون رود



تا ز تو این معجبی بیرون رود

۸- ارجمندی از جنس من ذهنی و همانیدگی ها را رها کردن، و مانند گل سرخ تا زمان مرگ هم هویت شدگی ها،
خندان به آنها مُردن

دیوان شمس، غزل ۲۹۴۸

تلخی ستان شکر، سیلی بنوش و سَرده

خندان بمیر چون گل گر ز آنکه ارجمندی

۹- باز کردن فضا در برابر اتفاقات لحظه همراه با صبر و شکر و پرهیز هوشیارانه و آگاهانه، رمز و رموزهای زندگی و
خرد الهی را دریافت نمودن

دیوان شمس، غزل ۷۱۲

خوش باش که هر که راز داند

داند که خوشی خوشی کشاند

۱۰- مانند هلال ماه مو شدن و خندیدن به من ذهنی و رنده کردن همانیدگی‌ها، تا مرکز را عدم ساختن و بعد به زندگی
زنده شدن

دیوان شمس، غزل، ۲۹۴۸

چون مه شده ست آن مه، در خنده است و قهقهه

چت کم شود که گه گه، از خوی ماه رندی؟

۱۱- و در این راه ادعا نداشتن چرا که از طرف زندگی مورد امتحان قرار گرفتن



مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۸۴

چون کند دعوی خیاطی خسی

افکند در پیش او شه اطلسی

۱۲- صبر و بردباری را که مانند پل صراط نازک هست بر روی جهنم ذهن کشیدن و آن را پیشه راه خود، با فضاگشایی
قراردادن

مثنوی، دفتر دوم، بیت، ۳۱۴۷

صبر پُل صراط آن سو بهشت

هست باهر خوب یک لالای زشت

۱۳- پیشرفت خود را با خط کش ذهن اندازه نگرفتن و با عینک همانیدگی ها چند و چون خود را ندیدن

دیوان شمس، غزل، بیت ۶۳۸

چنان گشت و چنین گشت چنان راست نیاید

مدانید که چونید بدانید که چندید

۱۴- مسئولیت پیشرفت خود را به عهده گرفتن و خود ضرورت آن را تشخیص دادن

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰

گفت مفتی ضرورت هم تویی

بی ضرورت گر خوری مجرم شوی



۱۵- به همراه داشتن بهترین قرین با مرکز عدم و اثرگذاری انعکاس دل و درون مان با دیگران، بدون قول، و گفتگو کردن. (قانون فیزیک مدرن)

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

از قرین بی قول و گفت و گوی او

خود بدزدد دل نهان از خوی او

۱۶- در نتیجه : هر لحظه فضا را باز می‌کنیم و خداوند را به مرکز مان دعوت و عمر بدون برگشت ، یعنی : هر کسی که در این لحظه در حال برگشت از این جهان نیست و نمی‌خواهد که به فضای یکتایی این لحظه بیاید در حال جان کندن است و تمام کوشش‌هایش بیهوده، و نه در بیرون می‌تواند چیز جالب و بدون درد سری درست کند و نه درونش باز می‌شود. جان می‌کند و این خود مرگ حاضر است. و مرگ حاضری یعنی: مردن در قبر من ذهنی، که در واقع معادل با غایب بودن از حق است پس نباید از خداوند مهربانمان غایب باشیم.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۰

عمر بی توبه همه جان کندن است

مرگ حاضر ، غایب از حق بودن است

❄️ و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

❄️ ای ز غم مرده که دست از نان تهیست

چون غفور است و رحیم این ترس چیست ؟



خیلی ممنون، خدا نگهدار شما.

زهرا سلامتی، از زاهدان.





بنام دوست

سلام و عرض ادب خدمت آقای شهبازی عزیز و دوستان عزیز 🌹🌹🌹🌹🌹🌹🌹🌹

خلاصه ای از داستان آمدن مهمان پیش یوسف (ع) و تقاضا کردن یوسف از او تحفه و ارمغان.

مثنوی معنوی، دفتر اول ۳۱۵۷

آمد از آفاق یار مهربان

یوسف صدیق را شد میهمان

یوسف نماد خدا یا انسان کامل است و دوست او سالک است، ما هستیم.

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۵۹

یاد دادش جور اخوان و حسد

گفت کان زنجیر بود و ما اسد

آن دوست به حضرت یوسف، جور و حسادت برادرانش را یادآور شد و او گفت: آن جور و حسادت، بسان زنجیری بود و

ما نیز همچون شیر. برادران یوسف می تواند نماد همانندگی ها باشد که همانند زنجیری دست و پای هشیاری ما را می

بندد.

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۶۵

گندمی را زیر خاک انداختند

پس ز خاکش خوشه ها بر ساختند



مقدار زیادی گندم زیر خاک می ریزند، ظاهراً آن را مورد تحقیر قرار می دهند ولی پس از مدتی آن دانه ها به صورت خوشه گندم از خاک سر بر می آورند، یعنی برای رسیدن به کمال و بینهایتان، نیاز داریم که به دنیای مادی بیاییم و همانندگی را تجربه کنیم، سپس دوباره به اصل خودمان برگردیم.

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۷۰

بعد قصه گفتنش، گفت: ای فلان

هین چه آوردی تو ما را ارمغان؟

سپس حضرت یوسف، خطاب به مهمان گفت: خوب حالا بگو ببینیم، برای ما چه ارمغانی آورده ای؟

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۷۲

حق تعالی خلق را گوید به حشر

ارمغان کو از برای روز نشر؟

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۷۸

اندکی صرفه بکن از خواب و خور

ارمغان بهر ملاقاتش ببر

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۸۱

وز جهان چون رحم بیرون شوی

از زمین در عرصه واسع شوی



از خواب ذهن بیدار شو. از این جهان تنگ و تاریک قدم بیرون بگذار تا به جهان فراخ معنا قدم بگذاری. از همانیدگی ها و دردهایت بگذر، مرکزت را با تسلیم و رضا عدم کن و این مرکز عدم را برای خدا به ارمغان ببر.

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۸۷

اولیا اصحاب کهف اند ای عنود

در قیام و در تقلب هم رقود

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۹۰

می رود این هردو کار از انبیا

بی خبر زین هردو ایشان چون صدا

ای انسانی که در افسانه من ذهنی هستی و قضاوت و مقاومت می کنی، اولیا خدا همانند اصحاب کهف هستند، در هر حالتی و وضعیتی باشند، نسبت به امور دنیا خواب هستند و حواسشان آنها را از خدا غافل نمی کند و همواره به خدا زنده هستند و هر کاری که بکنند، اگر در ظاهر و به دید ذهن بد یا خوب بیاید، فعل حق است. وجود آنان مانند کوهی است که صدای خدا را منعکس می کند.

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۹۳

گفت: من چند ارمغان جستم تو را

ارمغانی در نظر نامد مرا

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۹۵

زیره را من سوی کرمان آورم



گر به پیش تو دل و جان آورم

مهمان در جواب حضرت یوسف می گوید: ارمغانی شایسته تو پیدا نکردم, حتی اگر دل و جانم را هم برایت ارمغان آورم, مثل این است که زیره ای را به کرمان برده باشم یا قطره ای را به دریا.

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۹۷

لایق آن دیدم که من آینه ای

پیش تو آرم چو نور سینه ای

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۹۸

تا ببینی روی خوب خود در آن

ای تو چون خورشید شمع آسمان

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۹۹

آینه آوردمت ای روشنی

تا چو بینی روی خود یادم کنی

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۱

آینه هستی چه باشد؟ نیستی

نیستی بر گر تو ابله نیستی



خدا به هدیه ها و ارمغان ها و عبادت های مادی و ذهنی ما نیاز ندارد. تنها هدیه ای که می توانیم به خدا بدهیم، دل پاک شده از همانیدگی ها، دردها و افکار است که مانند آینه ای صاف و زلال شده می ماند و خدا می تواند خودش را در آن ببیند و برکاتش را از طریق آن بر کائنات بتاباند.

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۷

خواجه ی اشکسته بند آنجا رود

که در آنجا پای اشکسته بود

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲

هر که نقص خویش را دید و شناخت

اندر استکمال خود دو اسبه تاخت

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

علتی بتر ز پندار کمال

نیست اندر جان تو ای دُودلال

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۶

علت ابلیس انا خبری بده ست

وین مرض، در نفس هر مخلوق هست

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۷

گرچه خود را بس شکسته بیند او



آب صافی دان و سرگین زیر جو

باید دست از پندار کمال و لایق بودن مرکز پر از همانیدگی مان برای ارمغان بردن پیش خدا برداریم. و به عجز و ناتوانی و نقص ها یعنی همانیدگی هایمان اعتراف کنیم و از خدا یاری بخواهیم.

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۱

جوی خود را کی تواند پاک کرد؟

نافع از علم خدا شد علم مرد

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۷

هین ز مرهم سرمکش ای پشت ریش

وآن ز پرتو دان، مران از اصل خویش

به تنهایی و با ذهن نمی توانیم، دلمان را صاف و زلال کنیم و از همانیدگیها و دردها خلاص شویم، باید دل به پیر و عارف حقیقی و دل به زندگی دهیم تا آینه ی دلمان لایق توجه و نظر زندگی شود.

با تشکر 🌹🌹🌹🌹

زهرا، ۳۵ ساله، تبریز



با درود

یکی از خصوصیات اصلی من‌ذهنی گیجی و سردرگمی آن است.

من‌ذهنی بواسطه فکر بعد از فکر و گفتگوی ذهنی که زاییده هم‌هویت شدگیهای او هستند بطور مکرر راه را گم می‌کند و به بی‌راهه می‌رود:

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۸۹

می‌روی هر روز تا شب هروله

خویش می‌بینی در اول مرحله

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۴۹

گفت و گو بسیار گشت و خلق گیج

در سر و پایان این چرخ بسیج

هم‌هویت شدگیهای ما گاه چنان توان و قدرت جذب هشیاری را دارند که در صورت غفلت تا مدتی قدرت تشخیص و نظر را از ما می‌گیرند:

مثنوی دفتر ششم، بیت ۲۶۲۸

یک زمان زین قبله گر ذاهل شوی

سُخره هر قبله باطل شوی

مثنوی دفتر ششم، بیت ۲۶۲۹

چون شوی تمییزده را ناسپاس



بجهد از تو خَطرِ قبله شناس

چندی پیش که با اتومبیل در جاده‌ای می‌رفتیم وارد تونل نسبتاً طولانی شدیم پس از آنکه به انتهای تونل رسیدیم، فضا برای مدت کوتاهی روشن شد و بلافاصله وارد تونل بعدی شدیم. حالات ما در ذهن بی شباهت به این وضعیت نیست. ما هر بار بواسطه‌ی نیروی جاذبه هم هویت شدگی‌ها وارد تونل آنها میشویم و به محض اینکه از آن خارج شدیم بخاطر سرعت و شتابِ ذهن وارد تونلِ همانیدگیِ دیگر می‌شویم:

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۱۱

دایماً محبوسِ عقلش در صُور

از قفص اندر قفص دارد گذر

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۱۲

منفذش نه از قفص سوی علا

در قفص‌ها می‌رود از جا به جا

اما این فعل و انفعالات و رفت و برگشت‌ها را کسانی در می‌یابند که دو فضای ذهن و حضور را تجربه کرده‌اند، و آنان که پیوسته در شبِ ذهن اقامت دارند از لطف و رنجِ این دو فضا بی‌اطلاعتند:

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۱۶

فُرجهٔ صندوقِ نو نو مُسکر است

در نیابد کو به صندوق اندر است

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۰۰



آنکه در چه زاد و در آب سیاه

او چه داند لطفِ دشت و رنجِ چاه

منِ ذهنی بخاطر داشتن عینکهای متعدد هم هویت شدگی همه چیز را برعکس و وارونه می بیند. افزوده شدن همانیدگی ها را به سود خود، و انداختن یا به خطر افتادن آنها را به زیان خود می پندارد:

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۶۴

عقلِ کاذب هست خود معکوس بین

زندگی را مرگ بیند ای غبین

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۷۶

قوم معکوس اند اندر مُشتها

خاک خوار و آب را کرده رها

منِ ذهنی بواسطه گیجی نمی داند هر هم هویت شدگی جدید، بار و وبالی است که بر گردهی هشیاری او سوار می شود و از درکِ عذابی که هم اکنون در آن به سر می برد، بی خبر است!

دیوان شمس، غزل ۲۶۲۹

آخر بِشِنو هر نفسی نعره‌ی مستان

کای گیجِ خَرِفِ گشته بین در چه عذابی

همچنین نمی داند خوشتر از انداختن همانیدگیها و پاک و سبک شدنِ هشیاری، چیز دیگری برای او متصور نیست:

مثنوی، دفتر سوم بیت ۱۷۴۵



خوشر از تجرید از تن وز مزاج

چیست ای فرعون بی الهام گنج

زمانی که دچار گیجی و غلط بینی شده‌ایم باید از اندیشیدن بیشتر و جستجوی راه‌های ذهنی پرهیز کنیم، چرا که هر حرکت فکر که برخاسته از من‌ذهنی است، در حکم آن است که بخواهیم شیشه اتومبیل خود را با دستمال کثیف پاک کنیم:

مثنوی دفتر سوم بیت ۴۷۲۷-۴۷۲۶

هر چه گویی ای دم هستی از آن

پرده‌ی دیگر بر او بستی، بدان

آفت ادراک آن قال است و حال

خون به خون شستن، محال است و محال

با احترام

فرهنگ از رشت



☆ با درود و سلام بر جناب مهندس شهبازی بزرگوار و همه ی اعضای گنج حضور

تأملی بر برنامه ی ۸۱۷ با غزل زیبای:

غزل ۱۸۳۸ خداوندگار مولانا

چندگریزی ای قمر، هرطرفی زکوی من

صید توایم و مُلک تو، گر صنمیم و گر شمن

قمر که زندگی و درخشش نور حضور هر فردی است، زمانی از آدمی می گریزه که فرد با غرق شدن در خوشی های این جهانی باعث و بانی دوریش از زندگی و این لحظه میشود.

ما که مرکز مون رو لذات دنیوی قرار داده ایم، وصید امور دنیوی و باورها و ارزشها و داشته های دیگر مون شده ایم، اکنون میخوایم رو به قمر کنیم و باعث دوری قمر در این لحظه از خود نشویم.

به زندگی اقرار میکنیم که صید و ملک تو هستیم. حتی اگر با یکی شدن با هم هویت شدگیمون به بت تبدیل شده ایم یا اینکه با مرکز قرار دادن هم هویت شدگیهامون بت پرست شده ایم، باز هم عاجزانه خواهان بازگشت به زندگی هستیم.

عمل بازگشت چون او صانع و آفریننده هست، توسط صنع او صورت میگیرد.

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰

عاشق صنع توام در شکر و صبر

عاشق مصنوع کی باشم چو گبر؟




خلق لحظه به لحظه ی این پاک سازی صورت می گیرد. اجازه میدهیم این استحاله از جانب قمر و زندگی برایمان صورت گیرد که با لا کردن وسبک شدن از طرف ما، عدم دست به کار شده و مرکز ما را خالی کرده و خود مرکز ما را میگردد.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۴۲

پس ترا هر لحظه مرگ و رجعتی است

مصطفی فرمود دنیا ساعتی است

هنگامی که موثر بودن او را درک کنیم مانند دانه ای در خاک، دست از تلاشهای بیهوده برداشته و صبر پیشه میکنیم.  و از درد هوشیارانه استقبال کرده تا عمل تطهیر که در بیتهای بعد اشاره میشود، صورت گیرد و دانه ی سبزه ی حضور به راحتی سر از خاک برآورد.

داشته ها از قبیل پول و جاه و باورها و خانواده برایمان میمانند همانطور که در دایره ی واهمانیدگی اشاره گردیده است، ولی سبب زائل شدن انرژیمان نمی گردند بلکه در خدمت اهداف بالاتر ماکه همان زنده شدن به این لحظه میباشد، قرار میگیرند و تابش نور در پرتو صبر حاصل میگردد.

دیوان شمس، غزل ۳۲۲

هیچ مگو و کف مکن، سرمگشای دیگ را 

نیک بجوش و صبر کن زانکه همی پزانت

بدون تلاش و بدون ساختن من ذهنی معنوی جدید، که خود مانع فضا داری و وسعت دید میشود، همه چیز به خودی خود در یک فرآیند صورت میگیرد.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۴



🌷 رحمتی بی علتی بی خدمتی

آید از دریا مبارک ساعتی

دیوان شمس، غزل ۱۸۳۸

🌷 چند گریزی ای قمر هر طرفی ز کوی من

صید توایم و ملک تو، گر صنمیم و گر شمن

اینجا کوی بنده و خالقش یکی میشود و نه تنها گریزی نیست، بلکه وحدت که همان استحاله و تحویل میباشد، تبدیل بدون بازگشت صورت میگیرد.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۹

🌷 که بیا من باش یا هم خوی من

تا بینی در تجلی روی من

تا تاملی دیگر بدرود ☆

ارادتمندتان اعظم



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغامهای عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده میشود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، میتوانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com